**مجازات و بخشش در سیرة نبوی**

**دکتر طاهره رحیم‌پور ازغدی[[1]](#footnote-1)**

**دکتر حمیدرضا ثنائی[[2]](#footnote-2)**

**چکیده**

یکی از بارزترین ضرورت­های فرهنگ و تمدن بشری قانون­مداری است که زمینه پیشرفت جامعه را در سایه عدالت، امنیت و آزادی فراهم می­کند. به همین سبب مسأله مجازات خلافکاران و قانون­شکنان برای جلوگیری از شیوع ناهنجاری­های اجتماعی، همواره مورد توجه برخی از ادیان الهی از جمله اسلام بوده است.

رویکرد نبی اکرم (ص) در جرایم شخصی (سرقت، قتل و ...) و غیرشخصی (توطئه علیه حکومت دینی) ـ اعم از آن­که خاطی مسلمان باشد یا نه ـ بر تساهل و مدارا استوار بود؛ مگر این­ که عفو و خطاپوشی منجر به خدشه دارشدن ارزش­های توحیدی یا تعطیل حدود و احکام الهی گردد. به نظر می­رسد با توجه به وجود باورهای غلط دربارة مبانی نظری و عملی اسلام در برخورد با مخالفان که بر خشونت و زیاده­روی در مجازات دلالت دارد، بازخوانی سیره رسول­الله (ص) در بخشش خطاکاران ضروری به ­نظر می­رسد تا جلوة «رحمة للعالمین» ایشان در نظام دادرسی اسلام مورد تبیین و بررسی بیشتر قرار گیرد.

این پژوهش با توجه به تعریف جرم و مجازات در قرآن کریم و بر اساس اسناد تاریخی به کشف علل و زمینه­های مجازات و چشم­پوشی خطای مشرکان، کفار و معاندان از سوی پیامبر (ص) در دورة رسالت ایشان در مدینه پرداخته و ملاحظات آن حضرت را در این باره مورد تحلیل قرار داده است.

**کلیدواژگان**: بخشش، مجازات، سیرة نبوی، مشرکان، یهودیان

**مقدمه**

وجود بازیگران متعدد و معارض و اهداف و انگیزه­های گوناگون و به تبع، کنش­ها و واکنش­های فراوان در صدر اسلام به ویژه در دورة رسول الله (ص) صفحات تاریخ اسلام را در این دورة از گزارش­ صحنه­های توطئه و کشمکش و جنگ پر ساخته است. با هجرت پیامبر به یثرب و تشکیل حکومتی اسلامی که اهداف و عملکردی کاملا متفاوت از مشرکان به­ویژه مکیان و دیگر گروه­های سیاسی مانند یهودیان داشت، زمینة برخورد آن حضرت با گروه­های معارض بیش از پیش فراهم شد. اکنون مسلمانان و پیامبر(ص) از قدرت سیاسی بهره­مند بودند و توان ایستادن در برابر توطئه­ها و یورش­های معارضان را داشتند. حاصل آن­که کسانی در جایگاه متهم یا دشمن قرار داشتند که دربارة ایشان حکم شرعی صادر و جاری می­شد. حاکم و قاضی نیز ـ جز در مواردی خاص و استثنایی ـ نهایتا رسول­الله (ص) بود. برخی از متهمان، خاطیان، دشمنان یا اسیران به حکم ایشان مجازات می­شدند و بسیاری از ایشان با ملاحظاتی مشمول عفو آن حضرت قرار می­گرفتند. نوشتار حاضر با تکیه بر سنت نبوی در پی کشف مبانی نظری و شیوه­های عملی برخورد با مخالفان در نظام جزایی اسلام است.

برای ورود به بحث، تعریف واژه­های پرکاربرد در این پژوهش ضروری به نظر می­رسد.

1. «جرم» در لغت به معنی قطع کردن[[3]](#footnote-3) و از نظر حقوقی و اصطلاحی به فعل یا ترک فعلی اطلاق می­شود که قانونگذار مجازات برای فاعل در نظر گرفته که نتیجة آن فعل لطمه به جان، مال، ناموس و حیثیت دیگران باشد.[[4]](#footnote-4)

2ـ «مجازات» تحمیل عمومی شرعی بر مجرم است در مقابل مخالفت وی با امر خدا یا جانشینان الهی.[[5]](#footnote-5) در نظام حقوقی اسلام مجازات به چهار دسته حدود، تعزیرات، قصاص و دیات تقسیم می­شود.[[6]](#footnote-6)

3ـ «عفو» یعنی گذشت کردن از کسی، ترک مجازاتی که شایسته آن است و خودداری از مؤاخذه او.[[7]](#footnote-7) همچنین گفته شده در تعریف دین­پژوهان، عفو خواست بهترین­ها برای خاطی است.[[8]](#footnote-8)

در عربستان قبل از اسلام مهم­ترین مجازات، قصاص بود که به دو گونه شخصی و قبیله­ای شکل می­گرفت. از آنجا که انتقام خون خویشاوندان برای اعراب موضوعی حیاتی و حیثیتی بود، میان قبایل جنگ­های طولانی پدید می­آمد.[[9]](#footnote-9) دیه در صورت رضایت خانواده مقتول بین صد تا هزار شتر تعیین می­شد. بریدن دست­های سارق و زبان افک­زننده نیز از روش­های تنبیه خطاکاران بود.[[10]](#footnote-10)

حکمیت میان دو سوی دعوا بر عهده کاهنان، شاعران و بزرگان قبیله بود. با نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی در عربستان و تغییر ساختارهای اجتماعی، نظام قضایی اعراب نیز متحول شد. پیامبر اکرم(ص) از آغازین روزهای بنای یک جامعه مدنی با روشمند ساختن قوانین حقوقی و جزایی نهضت گسترده­ای را برای اجرای عدالت و پیکار با بیدادگری آغاز کرد که تنبیه خطاکاران یکی از ضمانت­های اجرایی این نظام دادرسی بود.

در آیین کیفری اسلام مجازات و عفو تعریف و جایگاه متفاوتی نسبت به ادیان پیش از خود دارد. مجازات در قرآن به دنیوی و اخروی تقسیم شده[[11]](#footnote-11) و هر کردار، گفتار و پنداری که با اوامر و نواهی کتاب و سنت مخالف باشد، جرم شمرده شده است.[[12]](#footnote-12) بدین ترتیب، علاوه بر مقابله با قتل، سرقت و زنا، از کفر، شرک و انکار هم بی­تفاوت گذر نمی­کند ولی علی­رغم دقت در تعیین و تشخیص مجازات و قاطعیت در مقابل مجرمان، از صاحبان حق تخفیف از کیفر و گذشت از آن را طلب می­کند. خداوند کنترل خشم و عفو دیگران را از صفات پرهیزگاران می­داند(آل­عمران/ 34) و بخشش مؤمنان را زمینه­ساز آمرزش الهی بیان می­کند (نور/ 32). در آموزه­های قرآنی اهل بخشش علاوه بر کسب رضایت الهی از پاداش­های اخروی نیز بهره­مند می­گردند (شوری/40).

رسول اکرم در قرآن مامور شده بی­بضاعتان را به انفاق عفو دعوت کند (بقره/229) و خود «رحمة­للعالمین» خوانده شده است (آل­عمران/159)؛ از این رو، جای تعجب ندارد که صفحات سیرة آن حضرت سطور بسیاری از گذشت و بخشش خطاکاران را در برابر ما نمودار می­سازد. رسول خدا (ص) از کوچک­ترین فرصت­ها برای بخشش گناهکاران استفاده می­کرد و جالب آن­که گاهی زمینه ایجاد آن فرصت نیز توسط خود ایشان ایجاد می­شد. این مطالعه در پی رصد مجازات­های بخشوده شده در دوره ده ساله رهبری ایشان در مدینه می­باشد که بنابر تعریف مجازات در قرآن شامل کفر، شرک و انکار می­باشد. بدیهی است وضع مجرمان مسلمان در این بحث نمی­گنجد.

**1ـ بخشش در سیرة نبوی**

**1ـ 1ـ بخشیده شدگان**

رسالت پیامبر اکرم (ص) در چهل سالگی در شهر مکه با دعوت پنهانی آغاز گردید؛[[13]](#footnote-13) زیرا محیط مکه برای دعوت آشکار مساعد نبود. به همین علت قریش در سال­های اول واکنشی به تبلیغات ایشان نشان ندادند. با شروع دعوت علنی و به مخاطره افتادن موقعیت اقتصادی و اجتماعی اشراف مکه، اگرچه سران مشرک همة تلاش خود را برای جلوگیری از دعوت پیامبر (ص) مبذول داشتند، موفقیت چندانی کسب نکردند و کار بدان جا کشید که تصمیم به قتل پیامبر گرفتند.[[14]](#footnote-14) در پی آن، رسول خدا مامور شد به یثرب هجرت کند تا دعوت خویش را در آن جا پی گیرد و با هجرت به این شهر باب جدیدی را در تاریخ اسلام گشود. او در دوره تبلیغ در مکه به عنوان یک پیشوای الهی تنها به هدایت و ارشاد مردم و مبارزة اعتقادی با مشرکان و بت­پرستان پرداخت اما پس از استقرار در یثرب علاوه بر ابلاغ رسالت، رهبری سیاسی جامعه را نیز به عهده ­گرفت.

پیامبر(ص) گام­های جدیدی در جهت پی­ریزی یک جامعه نوین بر اساس تعلیمات اسلام برداشت. او با اجرای طرح­های عقد پیمان اخوت بین مسلمانان، تنظیم و تصویب پیمان­نامه عمومی برای همة مدنیان اعم از مسلمان و یهودی و سازماندهی مردان مستعد مسلمان برای یک نیروی نظامی برای حل مشکلات فرارو چاره­اندیشی کرد. اکنون زمینة جنگ و درگیری میان قریش و حکومت مدینه فراهم شده بود و این درگیر­ها به زودی آغاز شد که نبرد بدر در ماه رمضان سال دوم هجری اوج آن بود. در مدینه نیز مشرکان، یهودیان و منافقان از مخالفان و معاندان اسلام و مسلمانان بودند.

مسلماً یکی از تبعات جنگ بحث تبادل اسرا بین دو سپاه بود. از این رو، قرآن گرفتن فدیه برای آزادی اسیران جنگی را مباح اعلام کرد. بر پایة مستندات تاریخی، نبی اکرم (ص) از کوچک­ترین فرصتی برای بخشش اسرا بدون فدیه استفاده کردند و با هدف هدایت و اصلاح مخالفان و معارضان بسیاری از آن­ها را مورد عفو خود قرار داده­اند. واقدی شماری از اسرای جنگ بدر را نام می­برد که بدون فدیه آزاد شدند. در بیشتر این موارد ناتوانی مالی سبب شد از پرداخت فدیه معاف شوند.[[15]](#footnote-15)

غزوة بنی­المصطلق در سال 5ق رخ داد. قبیلة بنی­المصطلق از شاخه­های بنی­خُزاعه براي حمله به مدینه آماده می­شدند که با یورش پیامبر (ص) رو به رو شده و شکست خوردند و در نتیجة آن، حدود 200 خانواده به اسارت درآمدند.[[16]](#footnote-16) در میان ایشان، جویریه دختر حارث بن ضرار، رئیس ابن قبیله، از حضرت برای تأمین سربهای خود کمک خواست و ادعای مسلمانی کرد. پیامبر (ص) نه تنها مال تعهد شده را پرداخت که با رضایت جویریه با او ازدواج کرد. برکت این ازدواج مبارک، آزادی تمام اسرا بود.[[17]](#footnote-17) پس از شکست هوازن در نبرد حنین در سال 8ق، شمار کودکان و زنانی که اسیر شدند، به 6000 نفر می­رسید که پس از آن که نمایندگان ایشان در جِعرانه، پیامبر و مسلمانان را نزد یکدیگر شفیع قرار دادند، بیشتر ایشان آزاد شدند.[[18]](#footnote-18) بدیهی است مقصود اصلی رسول اکرم (ص) در این اغماض­ها، هدایت و دعوت مخالفان و معاندان به اسلام بود به ویژه در مورد رؤسای قبایل که اسلام آنان سبب نجات کل افراد قبیله می­شد.

مدینه علاوه بر مشرکان از جانب یهودیان نیز تهدید می­شد. قبایل بنی­قَینُقاع، بنی­نَضیر، و بنی­قُرَیظَه در اوایل هجرت در عین حفظ دین خود با پیامبر (ص) پیمان هم­زیستی مسالمت­آمیز امضا کردند؛ اما چندی نگذشت که تغییر رویه داده، بنای ناسازگاری گذاشتند. آنان علاوه بر توطئه علیه اسلام به نبرد مسلحانه نیز دست زدند. نخستین پیمان­شکنی از سوی قبیله بنی­قینقاع در سال دوم هجری رخ داد. آنان یکی از زنان مسلمان را که در قلعه آنان مشغول خرید بود، هتک حرمت کرده و چون مسلمان غیرتمندی به دفاع از زن مسلمان برخاست، بنی قینقاع مرد مسلمان را کشتند و عهد خود را شکستند و با بستن در دژ اعلام جنگ کردند. سپاه اسلام آن­ها را محاصره کرده که این محاصره، به تسلیم یهودیان انجامید. طبق عهدنامه یهودیان باید مردان کشته و زنان اسیر می­شدند ولی رحمة ­للعالمین به شفاعت ابن اُبَیّ از خون 700 جنگجوی یهودی گذشت.[[19]](#footnote-19)

در سال چهارم هجری قبیله بنی­نضیر علی­رغم اعلام آمادگی برای حضور پیامبر (ص) در قلعه برای مذاکره دربارة پرداخت دیه­ای که بنی­عامر طلب کرده بودند، در نهان شخصی را فرستادند تا از بالای دیواری که پیامبر اسلام (ص) کنار آن نشسته بود، سنگی بر سر آن حضرت افکنده و ایشان را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی از این توطئه آگاه شد، آن­جا را ترک کرده و به آنان اخطار کرد مدینه را ترک کنند و اجازه داد که اموال­شان را با خود ببرند ولی بنی­نضیر به فریب وعده­های عبدالله­بن­اُبَیّ تصمیم به مقاومت گرفتند. بدین ترتیب قلعه آنان توسط سپاه اسلام پانزده روز محاصره شد، در حالی که هیچ کمکی از سوی عبدالله­بن­ابی صورت نگرفت، یهودیان ناگزیر تسلیم شده و اموال خود را بار شتر کرده و به خیبر یا شام کوچ کردند.[[20]](#footnote-20)

چنان­که از برخی آیات قرآن[[21]](#footnote-21) نیز می­توان فهمید، ارتباط پیامبر (ص) و مسلمانان با مسیحیان و بالعکس تفاوت عمده­ای با ارتباط ایشان با یهودیان داشت و دوستانه بود. مستندات تاریخی از مسلمان شدن یا جزیه دادن برخی از نصاری حکایت می­کند[[22]](#footnote-22) و تنها در سه موضع زمینة درگیری با مسیحیان فراهم شد. در اولی ـ که در سال 5ق رخ داد و پیامبر (ص) شخصا به دُومَةُ الجـَندَل لشکر کشیدند ـ به علت فرار مسیحیان جنگی رخ نداد و در دومی که در سال 6ق رخ داد و عبدالرحمن بن عوف در رأس سریه­ای به دومة الجندل فرستاده شد، بنی­کلب متعهد به پرداخت جزیه شدند و در سومی که در سال 9ق رخ داد و خالد بن ولید فرستاده شد، اُکـَیدِر بنعبدالمَلِک، امیر دُومَةُ الجـَندَل پس از اسارت، آزاد شد و با وی به پرداخت جزیه مصالحه شد.[[23]](#footnote-23)

علاوه بر یهود، منافقان نیز در مدینه علیه اسلام توطئه و دشمنی می­کردند. رهبری ایشان عبدالله­بن­اُبَیّ از ابتدای ورود پیامبر به یثرب کینه ایشان را به دل گرفت و نقشه­های بسیاری برای نابودی اسلام طراحی نمود. او علاوه بر به­کارگیری ابزارهای جنگ روانی چون شایعه پراکنی، توهین و تمسخر پیامبر (ص) و دلسرد کردن مسلمانان، از سپاه شرک و کفر نیز حمایت می­کرد. توطئه ها و اقدامات تفرقه افکنانة وی تا بدان جا پیش رفت که پسرش به پیامبر (ص) پیشنهاد قتل پدر خود را داد ولی ایشان او را به مدارا سفارش کرد.[[24]](#footnote-24) هنگامی که عبدالله بیمار شد، پیامبر رحمت به عیادت او رفت و بر جنازة او نماز خواند و فرمود: اگر بدانم بیش از هفتاد بار برای او استغفار کنم آمرزیده می­شود این کار را خواهم کرد.[[25]](#footnote-25)

**1ـ 2ـ علل بخشش**

مطالعه سیره نبوی نشان می­دهد یکی از مبانی و اصول رسول اکرم(ص) گذشت از خطای مجرمان یا دشمنان بود. او با مشاهده کمترین ارزش یا نقطه مثبت در وضع فکری، رفتاری و روحی مجرم و گاه موقعیت­های خاص اجتماعی (روسای قبائل) و اقتصادی (ناتوانی مالی) وی، از خطای او چشم می­پوشیدند. علل و زمینه­های بخشش خطاکاران و دشمنان عبارت بودند از:

**1ـ 2ـ 1ـ توجه به نیت افراد:** رسول الله (ص) در جنگ بدر به اصحاب خود گفت: به من خبر رسیده که برخی از مردان بنی­هاشم و غیر ایشان به اکراه به جنگ آمده­اند؛ هر که از شما با یکی از بنی­هاشم رو به رو شد، وی را نکشد. ابوحُذَیفَة بن عـُتبَة بن رَبیعه گفت: پدران و پسران و برادران و عشائر خود را بکشیم و عباس (عموی پیامبر) را رها کنیم. به خدا که اگر به او برخورد کنم شمشیر را بدو خواهم رسانید؛ اگرچه بعدا از این سخن خود پشیمان شد.[[26]](#footnote-26)

**1ـ 2ـ 2ـ همکاری با مسلمانان:** در درگیری زیدبن­حارثه در سال ششم هجری با قبیله بنی­سُلَیم[[27]](#footnote-27)، یکی از زنان اسیر به نام حلیمه از قبیله مُزَینَه مسلمانان را به محل استقرار بنی­سلیم راهنمایی کرد که سبب پیروزی مسلمانان شد؛ شوهر وی نیز اسیر شد. پیامبر (ص) او و همسرش را آزاد کرد.[[28]](#footnote-28)

**1ـ 2ـ 3ـ عدم توان مالی:** چنان­که پیشتر گفته شد، برخی از اسرای جنگ بدر به علت ناتوانی مالی بدون پرداخت فدیه آزاد شدند.

**1ـ 2ـ 4ـ عدم بلوغ فکری:** در قبیله بنی­قریظه، عَطِیّه قَرَظی چون به سن بلوغ نرسیده بود بخشیده و آزاد شد.[[29]](#footnote-29)

**1ـ 2ـ 5ـ امید به اصلاح:** یکی از اصحاب رسول الله (ص) از ایشان خواست قبیله ثقیف را نفرین کند اما ایشان فرمودند: «خداوندا ! ثقیف را هدایت کن و آنان را به نزد من آر». همچنین تعدادی از اسرای قبیله را بدون دریافت سربها آزاد کردند.[[30]](#footnote-30)

**1ـ 2ـ 6 ـ مسلمان شدن:** کنیزی به نام فرتنا کنیز ابن خطل شعرهایی در هجو رسول خدا (ص) در مجالس بزم مشرکان می‌خواند. او در زمرة کسانی بود که پس از فتح مکه از سوی پیامبر(ص) مهدور الدم اعلام شد. او گریخت و بعدا ناشناس به نزد پیامبر آمد و مسلمان شد[[31]](#footnote-31) و با آن­که از بخشش وی سخن گفته نشده، به نظر می­رسد آن حضرت پس از شناسایی، وی او را بخشیده­اند؛ زیرا گفته شده تا زمان خلافت عثمان زنده بوده است (همان). همچنین در گزارشی گفته شده برای وی امان خواسته شد و پیامبر (ص) امان داد.[[32]](#footnote-32)

**1ـ 2ـ 7ـ پذیرش امان­خواهی برای دیگران:** ام حكيم، دختر حارث بن هِشام و همسر عِکرَمَة­ بن ­ابی­جَهل از حضرت برای عکرمه امان خواست و ایشان پذیرفتند. عکرمه اسلام آورد و از پیامبر (ص) خواست برای وی طلب آمرزش کند. پیامبر (ص) برای او طلب آمرزش کرد و عکرمه گفت: پیشتر در جلوگیری از راه خدا می­جنگیدم اکنون چند برابر آن در راه خدا (در جهاد با دشمنان خدا) خواهم جنگید.[[33]](#footnote-33) عثمان­بن­عفان نیز برای برادر رضاعی خود، عبدالله ­بن سعد بن ­ابی­سرح طلب بخشش کرد. رسول الله (ص) با آن­که جرم عبدالله بزرگ بود، عاقبت از خون او گذشت؛ اگرچه آن حضرت راضی به بخشش وی نبود.[[34]](#footnote-34) او که از کاتبان قرآن بود مرتد شد و به مکه گریخت و ادعا کرد در کتابت قرآن از سوی خود عبارات را تغییر می­داده است.[[35]](#footnote-35)

**1ـ 3ـ ملاحظات رسول الله(ص) در بخشش**

بنابر آموزه­های قرآنی حاکمیت خداوند یکی از اصول اساسی در نظام حکومتی اسلام است. مجریان دستورات الهی بر اساس این حاکمیت، انبیاء الهی هستند. رسول خدا (ص) نیز پس از ورود به مدینه نظامنامه حکومتی خود را در جهت اجرای فرامین الهی تدوین نمود و خود در رأس امور قرار گرفت و مسئول برقراری امنیت و عدالت در سایه صلح و آرامش گردید. اما از آن جا که روی دیگر برقراری قسط و دادگری مقابله با ظالمان و مجرمان و مجازات آنان است، نظام قضایی اسلام با مرجعیت پیامبر (ص) در داوری و حکمیت برای پیشگیری از وقوع جرم و درمان مفاسد اجتماعی علاوه بر تنبیه گناهکاران، باب عفو و بخشش را باز گذاشته تا این سنت به عنوان الگوی حسنه برای صاحبان حق در مدارا با مجرمان باشد. در بیان سیرة رسول خدا (ص) در تساهل و تسامح نسبت به خاطیان ذکر نکات زیر حائز اهمیت است:

**1ـ 3ـ 1ـ احترام به رأی اصحاب:** پیامبر (ص) در مقابل مسلمان شدن افرادی از قبیله هوازن کل اسرای ایشان را بدون فدیه آزاد کرده و از سهم خود گذشتند ولی اصحاب را در بخشیدن یا عدم بخشش مختار کردند.[[36]](#footnote-36)

**1ـ 3ـ 2ـ حفظ کرامت عفوشدگان:** هـَبّار بن ­أسود (د.80ق) عامل سقط جنین زینب دختر پیامبر (ص) از کار خود شرمنده و از آن حضرت عذرخواهی کرد. حضرت فرمودند: تو را بخشیدم و اسلام گذشتة تو را می­پوشاند. واقدی نقل می­کند: در حالی که هـَبّار عذرخواهی کرد پیامبر (ص) برای این که او خجالت نکشد به زمین نگاه می­کرد.[[37]](#footnote-37)

**1ـ 3ـ 3ـ تناسب مجازات با جرم:** چنان­که پیشتر از نظر گذشت، پیامبر (ص) یهودیان بنی­قینقاع و بنی­نضیر را از مدینه تبعید نمود ولی مردان بنی­قریظه به قتل محکوم شدند چرا که آنان علاوه بر پیمان­شکنی، با دشمنان اسلام متحد شده و امنیت مدینه را تهدید کرده بودند.

**1ـ 3ـ 4ـ تخفیف مجازات:** در مورد اسرای بنی­قینقاع ابتدا پیامبر (ص) به بستن اسرا با ریسمان امر فرمودند ولی پس از وساطت عبدالله­بن­اُبَیّ ریسمان­ها را باز کردند و با اصرار وی آن­ها را آزاد کرده و تبعید نمودند.[[38]](#footnote-38) بدین ترتیب یهودیان مشمول تخفیف در مجازات شدند.

**1ـ 3ـ 5ـ عفو در مسائل شخصی نسبت به مصالح جمعی:** در دورة رسالت چندین بار دشمنان (مشرکان، منافقان و یهودیان) قصد جان رسول خدا کردند. در یکی از این موارد، پس از جنگ خیبر، زینب دختر حارث یهودی و زن سلّام بن مِشکـَم با گوسفندی بریان و مسموم قصد جان ایشان داشت که بر پایة نقل ابن هشام و طبری، پیامبر (ص) وی را بخشیدند؛[[39]](#footnote-39) ولی برخی دیگر از گزارش­ها با توجه به مرگ بِشر بن بُراء در اثر آن، از دستور پیامبر برای قتل وی سخن گفته­اند.[[40]](#footnote-40) او همچنین وحشی قاتل عموی خود را که به حضور رسید و شهادتین گفت بخشید.[[41]](#footnote-41)

**1ـ 3ـ 6ـ عفو در قبال بهره­برداری از قابلیت­های مجرمان:** با آن­که در میان عرب تنها با پرداخت مبالغی امکان آزادی اسیران وجود داشت، پیامبر (ص) پذیرفت فقیران با آموزاندن سواد نوشتن به 10 کودک مسلمان آزاد شوند[[42]](#footnote-42) و بدین سان به گونه­ای از فدیة ایشان گذشت.

**1ـ 3ـ 7ـ رعایت صلة رحم و حقوق خویشاوندی:** گفته شده پیامبر (ص) در میان اسرای قبیله هوازن خواهر رضاعی خود، شیماء را شناخت، عبای خود را پهن کرد و فرمود: می­توانی پیش من بمانی یا پیش قومت برگردی. گفته می­شود همو یا ابوصُرَد زُهَیر بن صُرَد از طایفة بنی­سعد که حلیمه دایة پیامبر (ص) بدان تعلق داشت، به ایشان گفتند: در میان اسرا عمه­ها و خاله­ها و پرستاران تو اند، آن حضرت گفت: سهم من و بنی­عبدالمطّلب (یا بنی هاشم) را به شما بخشیدم.[[43]](#footnote-43)

**1ـ 3ـ 8ـ ملاطفت با اسرا و خطاکاران:** ابن­ هشام دربارة اسرای جنگ بدر نقل می­کند که پیامبر(ص) از شنیدن صدای ناله­های آنان متأثر شده، خوابش نمی­برد پس دستور داد بندهای آنان را باز کنند[[44]](#footnote-44) و در مورد اسرای واقعه جِعرانه به بُسر (بِشر) بن­ سُفیان خُزاعی گفت از مکه برای ایشان لباس بخرد و پس از آن­که بسر از مکه بازگشت، همة اسیران با لباس پوشانده شدند.[[45]](#footnote-45) ایشان در میان اسرای بنی­قریظه خرما تقسیم کرد.[[46]](#footnote-46) همچنین آن حضرت دربارة زنان و کودکان اسیر اين قبيله حکم کرد که میان مادران و کودکانی که به سن بلوغ نرسیده­اند، جدایی نیاندازند.[[47]](#footnote-47)

**1ـ 3ـ 9ـ پذیرش وساطت همگان:** از آن­جا که رویکرد پیامبر (ص) بیشتر اغماض و کمتر مجازات بود به درخواست شفاعت­کنندگان پاسخ مثبت می­داد و در این مورد بین زنان با مردان، تازه مسلمانان با سابقون در اسلام و حتی دوستان با مخالفان فرقی نبود. پذیرش شفاعت عبدالله بن اُبَیّ، سرکردة منافقان برای قبیلة بنی­نضیر و قبول شفاعت همسر عِکرَمه برای وی که پیشتر دربارة آن­ها سخن گفته شد، نمونه­هایی گویا از این رفتار پیامبر (ص) بود.

**2ـ مجازات شدگان**

در سیرة رسول الله (ص) عفو بر مجازات مقدم بود و تا جایی که امکان عفو وجود داشت، از مجازات چشم پوشیده می­شد. در این سیره، نوع گناه یا شدت دشمنی یا شکل پیمان­شکنی کسانی که مجازات شده­اند، جای هیچ­گونه اغماض و چشم­پوشی و به تبع، عفو یا تخفیف مجازات را برای رسول خدا(ص) باقی نمی­گذاشت. مجازات مجرمان یا دشمنان یا پیمان­شکنان درجات متفاوتی داشت که از تبعید تا قتل را در برمی­گرفت. در این جا تنها از کسانی که به قتل رسیده­اند سخن گفته خواهد شد. بنی­قـَینـُقاع و بنی­نـَضیر با آن که مردان­شان به سبب پیمان­شکنی به مرگ محکوم بودند، تخفیف مجازات یافته و تنها از مدینه بیرون شدند و این رفتار رسول خدا با ایشان را می­توان درجه­ای از بخشش و عفو شمرد؛ از این رو، پیشتر در بحث جایگاه عفو در سیرة پیامبر­(ص) دربارة آن سخن گفته شد. قریب به اتفاق مجازات­شدگان را می­توان در پنج عنوان جای داد که در پی می­آید. با وجود این، برخی از کسانی که می­توان ایشان را مشمول عناوین زیر دانست، بخشیده شدند. حـَـکـَم بن ابی­العاص و پسرش، مروان و عِکرَمة بن ابی­جهل که ذیل عنوان اول جای می­گیرند و عبدالله بن سعد بن ابی­سَرح که ذیل عنوان دوم جای می­گیرد و بنی قـَینـُقاع و بنی­نـَضیر که ذیل عنوان پنجم جای می­گیرند، همه در زمرة بخشیده­شدگان قرار داشتند.

**2ـ 1ـ سران مشرکان و دشمنان سرسخت:** برخی از مجازات شدگان از دشمنان سرسخت پیامبر و اسلام و مسلمانان بودند و امان بدیشان خبط بزرگی شمرده می­شد زیرا پس از رهایی به زودی دشمنی خود را با شدت از سر می­گرفتند. همچنین برخی دیگر از دشمنان سرسخت پیامبر نیز زمینه­ساز حمله به مدینه بودند که پیامبر پیشدستی کرده و فتنه را در نطفه خفه می­کرد.

2ـ 1ـ 1ـ نخستين نبرد بزرگ میان پیامبر و مشرکان مکه در جنگ بدر در سال دوم رخ داد که شماری از ایشان به اسارت آن حضرت درآمدند. بسیاری از ایشان با فدیه یا بدون پرداخت آن آزاد شدند و تنها عـُقبـَة بن اَبی­مـُعَیط و نَضر بن حارث عـَبدَری به قتل رسیدند.[[48]](#footnote-48) این دو از سرسخت­ترین دشمنان رسول­الله، اسلام و مسلمانان بودند که در دورة بعثت در مکه از هیچ تلاشی برای جلوگیری از دعوت و آزار پیامبر و مسلمانان فروگذار نکردند.[[49]](#footnote-49) نضر چنان در دشمنی رسول خدا (ص) پیش رفته بود که ابن اسحاق وی را از «شیاطین» قریش و اذیت کنندگان آن حضرت شمرده است؛[[50]](#footnote-50) با این همه، شاید رسول خدا نضر را به علت مهم­تری مجازات کردند که در ادامه بیان خواهد شد.

2ـ 1ـ 2ـ معاویة بن مـُغِیرة بن ابی­العاص، پدربزرگ مادری عبدالملک بن مروان، بنابر گزارشی، حمزه را در نبرد احد او مـُثله کرد.[[51]](#footnote-51) پس از نبرد احد از سپاه قریش جدا افتاد و راه را اشتباه رفت. شب در نزدیکی مدینه خوابید و صبحگاه به مدینه آمد و به عثمان که از خویشانش بود، پناه برد. عثمان وی را برای حضورش در مدینه سرزنش کرد و معاویه گفت: هیچ کس را نزدیک­تر از تو به خود سراغ ندارم. عثمان او را در خانه پنهان کرد و خود به نزد رسول خدا (ص) رفت و برای وی از پیامبر امان خواست. پیامبر به وی امان داد مشروط بر این­که تا سه روز مدینه را ترک کرده باشد و فرمود اگر پس از 3 روز دیده شود کشته خواهد شد؛ ولی او در شهر ماند تا به گزارش ابن­اثیر، از اخبار رسول الله (ص) آگاه شود و در روز سوم یا چهارم حرکت کرد. عمار و زید بن حارث در روز چهارم او را که راه را گم کرده بود، یافتند و وی را به قتل رساندند.[[52]](#footnote-52)

2ـ 1ـ 3ـ سفيان بن خالد ذُهـَلی لِحیانی افرادی از قبیله­اش را گرد خود جمع کرده و اعراب دیگری نیز به وی پیوسته بودند تا به مدینه حمله کنند. رسول خدا (ص) عبدالله بن اُنـَیس را مامور قتل وی کرد. عبدالله به امر رسول الله خود را از قبیلة خُزاعه خواند و به سفیان پیوست و در فرصتی او را کشت و گریخت. زمان آن را از سال 3 هجری تا سال حدود اوایل سال 6ق گزارش کرده­اند.[[53]](#footnote-53)

**2ـ 2ـ شبهه­افکنان دربارة اساس، حقانیت و مشروعیت اسلام و قرآن:** مواردی که در پی می­آید نشان می­دهد که برخی از مجازات شدگان حقانیت، مشروعیت و اساس دین اسلام را هدف قرار می­دادند:

2ـ 2ـ 1ـ چنان­که گفته شد نضر را می­توان در عنوان نخست نیز جای داد. او با طرح بشری بودن آیات قرآن و این که رسول الله (ص) آیات قرآن و داستان­هایش را از یک غیرعرب آموخته، به معارضة فکری با دعوت و طرح تردید در حقانیت آن پرداخت. نضر برای اثبات غیرالهی بودن قرآن و نشان دادن داستان های مشابه قصص قرآن، داستان­ رستم و اسفندیار را تعریف می­کرد. همچنین او و عقبه برای گرفتن سؤالاتی از یهود یثرب به منظور پرسیدن از رسول الله و غلبه بر ایشان بدین شهر آمدند.[[54]](#footnote-54)

2ـ 2ـ 2ـ رسول خدا در زمان فتح مکه همة مکیان را امان داد و 10 مرد و زن را از آن استثنا کرد و گفت این افراد حتی اگر به پرده­های کعبه نیز آویزان شده باشند، باید کشته شوند؛ اگرچه از این 10 تن عملا تنها پنج نفر کشته شدند. چنان­که پیشتر گفته شد، یکی از ایشان عبدالله بن سعد بن ابی­سَرح بود که پس از گریختن به مکه مدعی شد از سوی خود عبارات قرآن را تغییر می­داده است. بنابر این، افزون بر آن­که مرتد شد، دربارة قرآن نیز شبهه افکند و ظاهرا از همین رو ریختن خونش مباح اعلام شد.

**2ـ 3ـ توطئه­چینان و محرِّکان جنگ برضد رسول خدا(ص) و حکومت اسلامی:** کسانی وجود داشتند که با شعر و سخن به تحریک قریش، یهود، منافقان و اعراب بَدَوی بر ضد رسول الله (ص) و مسلمانان می­پرداختند. گزارش­هایی که در پی می­آید حاکی از آن است که رسول خدا (ص) با آگاهی از اثر عمیق شعر در تحریک عواطف اعراب با کمترین اغماض شاعرانی را که به تحریک بر ضد پیامبر (ص) و مسلمانان می­پرداختند، مجازات می­کردند:

2ـ 3ـ 1ـ عـُقبَة بن ابی­مـُعـَیط که پیشتر دربارة او سخن گفته شد و در مکه از آزاردهندگان رسول­الله (ص) بود، پیش از جنگ بدر شعری در کشتن پیامبر و مسلمانان سروده یا خوانده بود که رسول خدا با شنیدن آن او را نفرین کرده و مرگ او را خواستار شد.[[55]](#footnote-55)

2ـ 3ـ 2ـ رسول خدا پس از جنگ احد دستور داد مسلمانان آمادة تعقیب مشرکان باشند. سپاه مدینه در پی قریش دو تن را که از سپاه مکه عقب مانده بودند، دستگیر کرد. یکی از آن دو ابوعـَزّة عمرو بن عبدالله جُمَحی شاعر بود که پیشتر در جنگ بدر از سوی رسول خدا (ص) بخشیده شده و قول داده بود که با اشعارش دشمنان اسلام را علیه آن نشوراند. او حتی شعری هم در مدح رسول الله (ص) سرود؛ ولی او به عهد خود وفا نکرد و با سرودن شعری دیگران را به جنگ بر ضد مسلمانان تحریض و خود نیز در جنگ شرکت کرد؛ از همین رو، به دستور پیامبر کشته شد.[[56]](#footnote-56)

2ـ 3ـ 3ـ حـُوَیرِث بن نـُقـَیذ نیز که از امان رسول­الله­(ص) به اهل مکه مستثنا شد و در میان آن ده تن قرار داشت، افزون بر رم دادن شتر حامل دختران پیامبر (ص) در زمان هجرت ایشان به مدینه، به نظر می­رسد بیشتر به جهت سرودن اشعاری بر ضد اسلام مهدور الدم شمرده شد. او از اذیت کنندگان آن حضرت نیز شمرده شده است. حویرث پس از فتح مکه توسط علی بن ابی­طالب(ع) کشته شد.[[57]](#footnote-57)

2ـ 3ـ 4ـ ابوعـَفَک یهودی از شیوخ بنی­عمرو بن عوف نیز که با اشعار خود عواطف را بر ضد پیامبر­(ص) مسلمانان برمی­انگیخت و آنان را هجو می­گفت، پس از نبرد بدر یا پس از قتل حارث بن سُوَید[[58]](#footnote-58) اشعاری سرود و نفاقش را آشکار کرد. گفته شده رسول خدا (ص) گفت: کیست که مرا از [شر] این خبیث آسوده کند؟ سالم بن عـُمَیر از قصد خود برای کشتن وی با پیامبر سخن گفت. رسول خدا بدو اجازه داد و سالم شبی وی را غافلگیر کرد و کشت.[[59]](#footnote-59)

2ـ 3ـ 5ـ عـَصماء دختر مروان زنی شاعر از قبیلة بنی­اُمَیـَّة بن زید یا بنی عمرو بن عوف نیز که پس از غزوة بدر نفاقش را آشکار کرد و شعری بر ضد اسلام و مسلمانان گفت. رسول­الله (ص) به اصحاب گفت: کسی هست که شر عصماء را کم کند؟ عـُمَیر بن عَِدیّ خَطمی شبی به خانة وی درآمد و او را کشت و چون آن را به رسول الله (ص) خبر داد، آن حضرت گفت: ای عمیر! خدا و رسولش را یاری کردی.[[60]](#footnote-60)

2ـ 3ـ 6ـ کـَعب بن أشرف از قبیلة طیء از بنی نبهان بود و مادرش از یهودیان بنی­نضیر بود. پس از نبرد بدر و شکست مشرکان مکه بدین شهر رفت و قریش را بر ضد رسول خدا (ص) برانگیخت. او اشعاری سرود و بر کشتگان قریش در بدر گریست. او به مدینه بازگشت و به برخی از زنان مسلمان تشبیب[[61]](#footnote-61) کرد. پیامبر گفت: چه کسی مرا از [شر] ابن اشرف خلاص می­کند؟ چند تن از اصحاب از جمله محمد بن مَسلَمه این امر را برعهده گرفتند و شبی پیامبر ایشان را تا بقیع همراهی کرد و ایشان را روانة دژ کعب کرد. کعب که تصور می­کرد دیدگاه ابونائِله سِلکان بن سَلَامَه، برادر رضاعی­اش دربارة پیامبر (ص) نیز همانند اوست، به درخواست وی به پای دژ آمد. پس از رد و بدل شدن سخنانی میان او و این مردان قرار شد به همراه ایشان تا شعب عـَجـُوز بروند تا سخن خود را در آن جا ادامه دهند. او به همراه این مردان از دژ دور شدند. سپس مسلمه و یارانش در فرصتی وی را کشتند و به مدینه بازگشتند.[[62]](#footnote-62)

2ـ 3ـ 7ـ ابورافع سَلّام بن ابی­الحـُقَیق از یهودیان بنی­نَضیر که پس از تبعید از مدینه در خیبر به سر می­برد، برخی از قبایل بدَوی از جمله بنی­غَطَفان را اجیر کرد و برای ایشان پاداش (جـُعل) بسیار قرار داد تا با رسول خدا­(ص) بجنگند. او در میان کسانی قرار داشت که جنگ احزاب را به راه انداختند. پس از پایان غزوة بنی­قُریظَه در سال 5ق خزرج نزد پیامبر(ص) آمدند و از ایشان خواستند که به خیبر روند و سَلّام را که در به راه انداختن جنگ احزاب نقش داشت، به قتل رسانند. انگیزة خزرج از این پیشنهاد جالب توجه است. اوس پیش از جنگ احد کعب بن اشرف را کشته بود و اندکی پیش به حکم رئیس خود، سعد بن مُعاذ، به واقع، عامل مجازات طایفة همپیمان خویش در جاهلیت، بنی قُرَیظَه شده بود. اکنون نوبت خزرج بود که علاقة خود به رسول خدا (ص) و اسلام را اثبات کند؛ خزرجی که با وساطت عبدالله بن اُبَیّ عامل گریختن همپیمانان خویش در جاهلیت از مجازات پیمان شکنی گشته بود (بنی قینقاع در سال 2ق و بنی­نضیر در سال 3ق). ابن­اسحاق در ذیل همین داستان به نقل از زُهری آورده است که عبدالله بن کعب بن مالک گفت: رقابت میان اوس و خزرج یکی از عطایای خداوند به رسول خدا بود و هر کدام از ایشان نمی­خواستند نزد رسول خدا (ص) پایین­تر از دیگری باشد. به هر رو، پیامبر اجازه داد و کسانی از جمله عبدالله بن اُنَیس را به خیبر فرستاد تا وی را به قتل برسانند. ایشان اول شب را نزد مادر یهودی عبدالله بن عـَتیک به سر بردند که وی را شیر داده بود. آنگاه نیمه شب به سوی قصر ابن ابی­الحقیق رفتند و ضمنا درهای خانه­ها را نیز قفل کردند. همسر وی در را باز کرد و به درون خانه­اش رفتند و وی را به قتل رساندند و گریختند.[[63]](#footnote-63)

2ـ 3ـ 8ـ قَريبَه كنيز ابن خـَطـَل نیز که پس از فتح مکه در شمار 10 نفری بود که مهدور الدم اعلام شد و در پی آن کشته شد، پیشتر در هجو مسلمانان و پیامبر (ص) اشعاری سروده بود و آن­ها را به همراه اشعار اربابش در هجو رسول خدا (ص) در مجالس بزم مشرکان ­خوانده بود.[[64]](#footnote-64)

2ـ 3ـ 9ـ مـُغنّیه و آوازخوانی دیگر به نام ساره نیز که از موالی عمرو بن هاشم بود، با آن که پیشتر مورد محبت رسول خدا قرار گرفته و صله­ای دریافت کرده بود، اشعار قریشیان در هجو رسول خدا را می­خواند. او نیز پس از فتح مکه در شمار کسانی قرار گرفت که رسول الله به قتل شان فرمان داد و کشته شد.[[65]](#footnote-65) او در دورة بعثت در شمار اذیت کنندگان رسول خدا بود.[[66]](#footnote-66)

**2ـ 4ـ مرتدانی که مرتکب قتل شده بودند:** برخی از مجازات شدگان یا کسانی که قرار بود مجازات شوند، راه ارتداد پیش گرفته بودند. کشتن یک مسلمان و ترس از قصاص سبب ارتداد ایشان بود.

2ـ 4ـ 1ـ ارتداد مـِقیـَس بن صُبابَه (حـُبابه) لَیثی که در امان رسول الله به اهل مکه در زمرة معدود استثناشدگان بود، داستان داشت. او پس از کشته شدن برادرش هاشم توسط مردی از بنی­عـَمرو بن عـَوف به مدینه آمد و رسول خدا بنی­عمرو را به پرداخت خون­بهای برادر وی خواند. مقیس پس از گرفتن خون­بها قاتل برادرش را کشت و مرتد شده از مدینه گریخت. در فتح مکه نـُمَیلة بن عبدالله لـَیثی او را یافت و به قتل رسانید. به تصریح ابن اسحاق، او به سبب کشتن مرد انصاری کشته شد.[[67]](#footnote-67)

2ـ 4ـ 2ـ یکی دیگر از استثناشدگان عبدالله بن خَطَل بود که پیامبر وی را مامور جبایت صدقات و زکات کرد. او در راه از همراه خود به سبب آماده نکردن طعام خشمگین شد و او را چنان مضروب کرد که در اثر آن درگذشت. عبدالله از ترس مجازات توسط رسول خدا مرتد شد و با اموال صدقه به مکه گریخت. او در مکه شعرهایی در هجو رسول خدا می­سرود و دو کنیزش آن ها را در مجلس بزم وی که مشرکان در آن شرکت داشتند، می­خواندند. او پس از فتح کشته شد.[[68]](#footnote-68)

**5ـ پیمان­شکنان و تهدیدکنندگان امنیت مسلمانان:** بنی قـُرَیظه در جنگ احزاب پیمان­شکنی کرده و با همکاری با سپاهیان احزاب، موجودیت اسلام و جان همة مسلمانان را به خطر انداختند. پیامبر پیشتر دو بار یهودیان مدینه را که پیمان­شکنی کرده بودند، بخشیده بود. یهودیان بنی­قریظه علاوه بر نقض پیمان، از سپاه احزاب اعلام پشتیبانی کردند و به آنان آذوقه و خوار و بار رساندند. شبي بني­قريظه تصمیم گرفتند به مرکز مدینه حمله کنند؛ از این رو، حـُیَیّ بن أخطَب را نزد قریش فرستادند و از آنان خواستند که 1000 نفر از قریش و 1000 نفر از غـَطـَفان در این یورش با ایشان همراهی کنند. رعب و وحشت شدیدی بر مدینه حکمفرما شد و رسول خدا 500 نفر را مامور حفاظت از شهر کرد. این افراد تا صبح در حال گشت بودند و در شهر پاسبانی می­کردند. از یکی از صحابه نقل شده که می­گفت: ما از یهود بنی­قریظه نسبت به زنان و کودکان بیشتر می­ترسیدیم تا از قریش و غـَطـَفان. پیامبر(ص) برای جلوگیری از یورش ایشان به مدینه به آنان پیشنهاد مذاکره داد ولی نپذیرفتند و اعلام جنگ کردند. پس از آن­که احزاب مدینه را ترک کردند، یهودیان بنی­قریظه محاصره شدند و پس از 15 یا 25 روز مجبور به تسلیم شدند. رسول خدا (ص) می­توانست بدون هیچ اغماضی از همان ابتدا ایشان را به سبب پیمان­شکنی و در خطر انداختن مدینه و همکاری با دشمنان مجازات کند؛ ولی شاید با مطرح کردن مذاکره و سپس پذیرش حکمیت سعد بن ­مـُعاذ ـ که همپیمان ایشان بود ـ به گونه­ای در پی ایجاد فرصتی برای مدارا و تساهل بود. به هر رو، بنی قـُرَیظه به حکم سعد بن ­مـُعاذ رضایت دادند و او حکم کرد مردان کشته شوند و زنان و کودکان اسیر گردند.[[69]](#footnote-69)

**نتیجه‌**

مطالعة سیرة نبوی حاکی از آن است که رسول خدا(ص) با به­کارگیری تمامی امکانات مدینه برای دفاع از جان و مال و ناموس مسلمانان و مقابله با اسلام‌ستیزان به پیروزی­های بزرگی دست یافت. پیروزی­های پیامبر در صحنه­های جنگ و عرصه­های حکومتی زمینة تجلی عطوفت و مهربانی ایشان نسبت به خطاکاران را فراهم کرد. آمار عفوشدگان به امر حضرت چند برابر مجازات‌شدگان است. تساهل و تسامح در رفتار پیامبر‌اکرم نسبت به دشمنان و مجرمان بر قهر و مجازات غلبه داشت و آن حضرت از کمترین دستاویزی برای اغماض بهره‌ می‌جست.

بیشترین بخشیده­شدگان به شفاعت بخشیده شدند؛ زیرا رسول خدا (ص) برای درخواست تمامی امان‌خواهان ـ حتی اگر شفاعت‌کننده خود متهم به توطئه و خیانت برضد اسلام بود ـ ارزش قائل می‌شد. اسناد تاریخی نشان می‌دهد برخورد ایشان با معارضان پس از اسارت به حفظ کرامت و شخصیت فرد استوار بود و گاه از فدیة اسیران به علت ناتوانی ایشان در پرداخت آن چشم می­پوشیدند. در مجموع، بر اساس سنت پیامبر(ص) تا آنجا که بخشش و گذشت باعث تعطیل احکام و حدود الهی نشود و به ارزش­های توحیدی آسیبی نرساند می‌تواند چون باران رحمت بر سر تمام مجرمان و گناهکاران ببارد.

جرم مجازات­شدگان چنان بزرگ بود که جای هیچ بخششی را برای رسول خدا (ص) باقی نمی­گذاشت؛ در عین حال، برخی از همین افراد نیز از مجازات رستند. ایشان را می­توان در زمرة یک یا دو گروه از این پنج گروه قرار داد: 1ـ سران مشرکان و دشمنان سرسخت 2ـ شبهه­افکنان دربارة اساس، حقانیت و مشروعیت اسلام و قرآن 3ـ توطئه­چینان و محرِّکان جنگ برضد رسول خدا (ص) و حکومت اسلامی 4ـ مرتدانی که مرتکب قتل شده بودند 5ـ پیمان­شکنان و تهدیدکنندگان امنیت مسلمانان.

**منابع**

ـ ابن­اثیر، عزالدین علی، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، تحقیق: علي محمد معوض و عادل أحمد عبدالموجود، بی­جا، دار الكتب العلميه، 1415ق.

ــــــــــــــــــــــــ *الکامل فی التاریخ*، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی، 1417ق.

ــــــــــــــــــــــــ *تاریخ بزرگ اسلام و ایران،* ترجمة ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسة مطبوعات علمی، 1371.

ـ ابن اسحاق، محمد، *سیرة ابن اسحاق*، تحقیق: سهیل زکار، بيروت، دارالفکر، 1398ق.

ـ ابن حبیب، ابوجعفر محمد بغدادی، *المحبّر*، بیروت، دار الآفاق الجدیده، بی­تا.

ـ ابن حجر، ابوالفضل احمد عسقلانی، *الإصابه فی تمییز الصحابه*، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1415ق.

ـ ابن حزم، *جوامع السیره*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی­تا.

ـ ابن‌سعد، ابوعبدالله محمد، *الطبقات ‌الکبری*، بیروت، دار الکتب العملیه، 1418ق.

ـ ابن سیدالناس، محمد بن محمد، *عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر*، بيروت، دارالقلم، 1414ق.

ـ ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف، *الإستیعاب فی معرفة الاصحاب*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجیل، 1412ق.

ـ ابن قتیبه، ابومحمد دینوری، *المعارف*، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1992م.

ـ ابن هشام، عبدالملک بن هشام، *السیرة النبویه*، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.

ـــــــــــــــــــــــــــــ ، شرح و تحقیق: احمد شمس­الدین، بی­جا، دار و مکتبة هلال، 1998م.

ـ بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الکبیر*، زیر نظر محمد عبد المعيد خان، بی­جا، دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، بی­تا.

ـ بلاذری، احمد بن یحیی، *جمل من أنساب الأشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، ییروت، دارالفكر، 1417ق.

*ـــــــــــــــــــــــــــ فتوح البلدان،* ترجمة محمد توکل، تهران، نشر نقره، 1337.

ـ بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، *دلائل النبوه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1405ق.

ـ دانشگر، مجید، «عفو و بخشش از منظر روان­شناس و الهیات مسیحی»، *پژوهش­های فلسفی ـ کلامی*، ش50، زمستان 1390.

ـ دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1377.

ـ دیاربکری، حسین بن محمد، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، بیروت، دار صادر، بی­تا.

ـ ذهبی، شمس الدین، *سیر أعلام النبلاء*، قاهره، دار الحدیث، 1427ق.

ـ راغب اصفهانی، ابو‌القاسم حسین، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تصحیح: ابراهیم شمس­الدین، بیروت، دار­الکتب العلمیه، 1418ق.

ـ زبیری، مصعب بن عبدالله، *نسب قریش*، تحقیق: لوی پروونسال، قاهره، دار المعارف، بی­تا.

ـ ساکت، محمد‌حسین، *نهاد دادرسی در اسلام*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، 1365.

ـ سهیلی، ابوالقاسم عبدالرحمن، *الروض الأنف في شرح السيرة النبوية*، بیروت، دار إحياء التراث العربي، 1412ق.

ـ طبری، محمد بن جریر بن یزید، *تاریخ الطبری،* بیروت، دار التراث، 1387ق.

ــــــــــــــــــــــــــــــــ *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1375.

ـ کتانی، عبدالحی، *التراتيب الإدارية*، تحقیق: عبدالله الخالدي، بیروت، دار الأرقم، بی­تا.

ـ کحاله، عمر رضا، *معجم قبائل العرب القدیمه و الحدیثه*، بیروت، مؤسسة الرساله، 1414ق.

ـ گرجی، ابوالقاسم، *حدود و تعزیرات و قصاص*، بررسی و ویرایش محسن صفری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1381.

ـ مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الإشراف*، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی، بی­تا.

ـ مقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء و التاریخ*، پورت سعید، مکتبة الثقافة الدینیه، بی­تا.

ـ مقریزی، تقی­الدین احمد، *إمتاع الأسماع بما للنبى من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع*، تحقيق: محمد عبدالحميد النميسى، بيروت، دار الكتب العلمية، 1420ق.

ـ واقدی، محمد بن عمر، *المغازی*، بیروت، مؤسسة اعلمی، 1409ق.

ـ هادوی تهرانی، مهدی و متعضدی، مجید، «رویکرد قرآن کریم به مجازات»، در *دانشنامة علوم و معارف قرآن کریم،* شماره 7، تابستان 1389.

ـ یعقوبی، احمد بن ابی­یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی­تا.

جامع المصطفی العامیله مجله تاریخ و

مجله تاریخ پژوهشکده اسلام

1. . استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. [**Rahimpoor@.um.ac.ir**](mailto:Rahimpoor@.um.ac.ir) [↑](#footnote-ref-1)
2. . استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. **hr.sanaei@um.ac.ir** [↑](#footnote-ref-2)
3. . راغب اصفهانی، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، ص103. [↑](#footnote-ref-3)
4. . گرجی، *حدود و تعزیرات و قصاص*، ص7. [↑](#footnote-ref-4)
5. . هادوی تهرانی، «رویکرد قرآن کریم به مجازات»، ص72. [↑](#footnote-ref-5)
6. . به گناهانی مانند دزدی که کیفر آن از طرف شارع تعیین شده حدود گویند. کیفرهایی که تعیین مجازات به حاکم شرع واگذار شده، قصاص است و در دیات بین مجنی‌علیه یا ولی یا جانی بر مقدار غرامت صلح می‌شود (گرجی، همان، ص24) [↑](#footnote-ref-6)
7. . دهخدا، *لغت­نامه*، «عفو». [↑](#footnote-ref-7)
8. . دانشگر، «عفو و بخشش از منظر روان­شناس و الهیات مسیحی»، ص109. [↑](#footnote-ref-8)
9. . باور اعراب این بود که در صورت گذشت از قصاص، روح سرگردان گرداگرد زمین می‌چرخد یا در سپاه‌چال گور می‌ماند یا به دست پرنده‌ای شکنجه می‌بیند (ساکت، *نهاد دادرسی در اسلام*، ص34). [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان، ص33ـ34. [↑](#footnote-ref-10)
11. . بقره/178: مجازات دنیوی، نساء/93 : مجازات اخروی. [↑](#footnote-ref-11)
12. . هادوی تهرانی، «رویکرد قرآن کریم به مجازات»، ص69. [↑](#footnote-ref-12)
13. . ابن­هشام، *السیرة النبویه*، دار و مکتبة هلال، ج1، ص188. [↑](#footnote-ref-13)
14. . همان، ج2، ص66. [↑](#footnote-ref-14)
15. . واقدی، *المغازی*، ج1،138ـ142 قس: مقریزی، *إمتاع الأسماع،* ج1،118. [↑](#footnote-ref-15)
16. . واقدی، همان، ج1،410؛ ابن­هشام، *السیرة النبویه*، دار و مکتبة هلال، 3،248ـ249. [↑](#footnote-ref-16)
17. . یعقوبی، *تاريخ اليعقوبي*، ج2،53. [↑](#footnote-ref-17)
18. . ابن­ هشام، همان، دار المعرفه، ج2،488ـ490. [↑](#footnote-ref-18)
19. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص176ـ178؛ ابن­اثیر، *تاریخ ...* ، ج7، ص154. [↑](#footnote-ref-19)
20. . ابن­هشام، *السیرة النبویه،* دار و مکتبة هلال، ج3، ص166ـ167؛ طبری، *تاریخ طبری،* 3، ص1054ـ1057. [↑](#footnote-ref-20)
21. . لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (مائده/82). [↑](#footnote-ref-21)
22. . ابن­هشام، همان، دار و مکتبة هلال، ج1، ص304. [↑](#footnote-ref-22)
23. . واقدی، همان، ج2، ص560ـ652؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، ص93. [↑](#footnote-ref-23)
24. . واقدی، *المغازی*، ج2، ص416ـ421. [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان، 3، ص1057ـ1058. [↑](#footnote-ref-25)
26. . ابن­سعد، *الطبقات الکبری*، ج4، ص7. [↑](#footnote-ref-26)
27. . با توجه به آن­که بنی­مُزَینَه نیز در کنار ایشان بوده­اند، به نظر می­رسد این قبیله بنی­سُلَیم یکی از افخاذ بنی­سالم از بطون بنی­حرب بوده است؛ زیرا بنی­مـُزَینـَه نیز یکی از افخاذ بنی­سالم از بطون بنی­حرب بوده­اند (کحاله، *معجم قبائل العرب القدیمه و الحدیثه*، ج1، ص260 پاورقی، ج2، ص542) و مقصود از آن قبیلة بزرگ، بنی­سُـلَیم بن منصور از شاخه­های قیس بن عـَیلان از قبایل عـَدنانی (نکـ: همان، ج2، ص543 به بعد) نیست. [↑](#footnote-ref-27)
28. . ابن­اثیر، *تاریخ ...* ، ج7، ص239. [↑](#footnote-ref-28)
29. . بخاری، *التاریخ الکبیر*، ج7، ص8؛ بیهقی، ج4، ص25؛ سهیلی، *الروض الأنف*، ج6، ص293ـ294. [↑](#footnote-ref-29)
30. . واقدی، *المغازی*، 3، ص937. [↑](#footnote-ref-30)
31. . ابن­اثیر، همان، ج7، ص298. [↑](#footnote-ref-31)
32. . ابن هشام، *السیره النبویه*، دار المعرفه، ج2، ص411؛ طبری، *تاریخ طبری*، 3، ص1187ـ1188. [↑](#footnote-ref-32)
33. . واقدی، *المغازی*، ج2، ص851ـ853؛ بلاذری، *جمل من ...*، ج1، ص357؛ طبری، همان، ج3، ص1188. [↑](#footnote-ref-33)
34. . ابن­هشام، همان، دار المعرفه، ج2، ص409؛ واقدی، *المغازی*، ج2، ص855ـ857؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، ج3، ص919. [↑](#footnote-ref-34)
35. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص74، ج2، ص855ـ856؛ ابن قتیبه، *المعارف*، ص300؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج3، ص58ـ59. [↑](#footnote-ref-35)
36. . واقدی، *المغازی*، ج3، ص951. [↑](#footnote-ref-36)
37. . همان، ج2، ص859؛ بلاذری، *جمل من ...*، ج1، ص358؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج11، ص538؛ مقریزی، *إمتاع الأسماع،*  ج2، ص239. [↑](#footnote-ref-37)
38. . واقدی، همان، ج1، ص176ـ180؛ بلاذری، *جمل من ...*، ج1، ص309. [↑](#footnote-ref-38)
39. . ابن هشام، *السیره النبویه*، دارالمعرفه، ج2، ص337ـ338؛ طبری، *تاریخ طبری*، ج3، ص1149ـ1150. [↑](#footnote-ref-39)
40. . واقدی، همان، ج2، ص677ـ678؛ مسعودی، *التنبیه و الإشراف*، ص223. [↑](#footnote-ref-40)
41. . واقدی، همان، ج2، ص863. [↑](#footnote-ref-41)
42. . ابن­سعد، *الطبقات الکبری*، ج2، ص16، 19؛ مقریزی، *إمتاع الأسماع،*  ج1، ص119؛ کتانی، *التراتیب الإداریه*، ج1، ص108. [↑](#footnote-ref-42)
43. . ابن­هشام، *السیره النبویه*، دار المعرفه، ج2، ص458؛ یعقوبی، ج2، ص63؛ طبری، همان، ج3، ص1211؛ مقدسی، *البدء و التاریخ*، ج4، ص237ـ238. [↑](#footnote-ref-43)
44. . ابن هشام، همان، دار و مکتبة هلال، ج2، ص212ـ214. [↑](#footnote-ref-44)
45. . واقدی، *المغازی*، ج3، ص943. [↑](#footnote-ref-45)
46. . همان، ج2، ص512ـ513؛ مقریزی، *إمتاع الأسماع،*  ج1، ص249. [↑](#footnote-ref-46)
47. . همان، ج1، ص254. [↑](#footnote-ref-47)
48. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص82، 106، 138، 149؛ ابن­هشام، *السیره النبویه*، دار­­المعرفه، ج1، ص644، 710؛ ابن­حبیب، *المحبّر*، ص157، 161، 478؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج2، ص459؛ ابن­حزم، *جوامع السیره*، ص87؛ دیاربکری، *تاریخ الخمیس*، ج1، ص455. [↑](#footnote-ref-48)
49. . نکـ : ابن­حبیب، همان، ص157؛ ابن حجر، *الإصابه*، ج6، ص481؛ ذهبی، ج1، ص251. [↑](#footnote-ref-49)
50. . ابن اسحاق، *سیرة ابن اسحاق*، ص201. [↑](#footnote-ref-50)
51. . زبیری، *نسب قریش*، ص173؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، ج4، ص1923؛ ابن­اثیر، *اسد الغابه*، ج7، ص281؛ همو، *الکامل ...* ، ج2، ص53؛ مقریزی، *إمتاع الأسماع،*  ج1، ص178. [↑](#footnote-ref-51)
52. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص332ـ334؛ ابن هشام، *السیره النبویه*، دارالمعرفه، ج2، ص104ـ 105؛ ابن اثیر، همانجا؛ ابن حجر، *الإصابه*، ج8، ص237. [↑](#footnote-ref-52)
53. . واقدی، همان، ج2، ص531ـ533؛ بلاذری، *جمل من ...* ،ج1، ص376؛ مسعودی، *التنبیه و الإشراف*، ص212؛ ابن­سیدالناس، *عیون الأثر،* ج2، ص56، 352. [↑](#footnote-ref-53)
54. . ابن­اسحاق، *سیرة ابن اسحاق*، ص201ـ202؛ ابن­هشام، همان، دارالمعرفه، ج1، ص299ـ 301، 571؛ بلاذری، *جمل من ...* ، ج1، ص139ـ141 همچنین نکـ : واقدی، همان، ج1، ص133؛ ابن­هشام، همان، دار المعرفه، ج1، ص350. [↑](#footnote-ref-54)
55. . واقدی، همان، ج1، ص82. [↑](#footnote-ref-55)
56. . همان، ج1، ص110ـ111، 201، 309؛ ابن هشام، *السیره النبویه*، دارالمعرفه، ج1، ص660، ج2، ص61، 104؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج2، ص500ـ501. [↑](#footnote-ref-56)
57. . واقدی، همان، ج2، ص857، ج3، ص875؛ ابن هشام، همان، دارالمعرفه، ج2، ص410؛ بلاذری، *جمل من ...*، ج1، ص359؛ ابن اثیر، *الکامل ...*، ج2، ص123. [↑](#footnote-ref-57)
58. . مُجَذّر بن ذِیاد خزرجی در جاهلیت سُوَید بن صّامِت اوسی را به قتل رساند و به سبب آن جنگ بُعاث شکل گرفت. پس از هجرت رسول­الله به یثرب حارث بن سوید و مجذّر بن زیاد مسلمان شدند. حارث در جنگ بدر نتوانست مجذّر را به قتل رساند؛ ولی در سال 3ق در کشاکش جنگ احد حارث بن سوید قاتل پدر را از پشت سر به غفلت کشت. رسول خدا (ص) پس از بازگشت از حمراءالاسد در مسجد قبا فرود آمد و حارث را دید و دستور داد عُوَیم بن ساعِده او را گردن زند (واقدی، همان، ج1، ص303) [↑](#footnote-ref-58)
59. . واقدی، همان، ج1، ص174ـ175؛ ابن هشام، *السیره النبویه*، دارالمعرفه، ج2، ص635ـ636؛ ابن­سعد، *الطبقات الکبری*، ج2، ص21، ج3، ص366؛ مقریزی، *إمتاع الأسماع،*  ج1، ص121ـ122. [↑](#footnote-ref-59)
60. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص172ـ174؛ ابن هشام، همان، دارالمعرفه، ج2، ص636ـ637؛ ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج2، ص20ـ21؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، ج3، ص1218. [↑](#footnote-ref-60)
61. . سرودن اشعاری دربارة زن و سخن دربارة جمال وی و عشق شاعر نسبت بدو (نکـ : دهخدا، *لغت­نامه*، «تشبیب») [↑](#footnote-ref-61)
62. . ابن اسحاق، *سیرة ابن اسحاق*، ص316ـ319؛ واقدی، همان، ج1، ص121ـ122؛ ابن هشام، همان، دار المعرفه، ج2، ص51ـ56. [↑](#footnote-ref-62)
63. . واقدی، *المغازی*، ج1، ص391ـ395؛ ابن هشام، همان، دارالمعرفه، ج1، ص561، ج2، ص214، 273ـ274. [↑](#footnote-ref-63)
64. . واقدی، همان، ج2، ص860؛ ابن هشام، همان، دار­المعرفه، ج2، ص410. [↑](#footnote-ref-64)
65. . واقدی، همانجا. [↑](#footnote-ref-65)
66. . ابن هشام، همان، دارالمعرفه، ج2، ص410. [↑](#footnote-ref-66)
67. . واقدی، همان، ج2، ص860ـ862؛ ابن هشام، همان، دار­المعرفه، ج2، ص410. [↑](#footnote-ref-67)
68. . واقدی، همان، ج2، ص859ـ860؛ ابن هشام، همان، دار­المعرفه، ج2، ص409ـ410. [↑](#footnote-ref-68)
69. . نکـ : واقدی، *المغازی*، ج2، ص460، 496ـ512؛ ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج3، ص322ـ323. [↑](#footnote-ref-69)